

بیاد شادروان استاد سعید نفیسی

سراجی سگزی

در کشاکش اختلافات میان خوارزمیان و غوریان که در آغاز قرن هفتم روی می داد، و حمله چنگیز خون آشام که بر اثر آن حوادث چون بلای آسمانی فرا رسید، ماوراءالنهر و خراسان آباد در هم ریخت و از آنهمه بلاد پرشکوه و مراکز دانش و معالم علم و هنر توده های از خاک خون آلود باقی ماند. بسیار کسان در کام حوادث فرو رفتند و بسیاری نیز که پای گریز داشتند نیم جانی را که باقی مانده بود بردوش گرفتند و در جست و جوی زوایای امن باینسوی و آنسوی جهان روی نهادند و عمری را در سرگردانی و بی خانمانی گذراندند.

در میان این گروه بسیاری از فاضلان و سخنوران بودند که اگر در محیطی آراسته بفضایل می زیستند بی شک در شهرت بپایه استادان مقدم می رسیدند ولی بخت بد و حوادث نامطلوب آنها را چنان در تاریخانه گمنامی در افکند که گویی فرامرز هرگز نبود! نام و نشان بر باد فراموشی رفت و آثارشان در زوایای خُمول و گمنامی متروک ماند.

یکی ازین دانشمندان و سخنوران کم اقبال سراجی سگزی است که خراسان را رها کرد و مدتها از دهلی تا مکران را جولانگاه تکاپوی خود در جستجوی امید بر باد رفته ساخت، در گمنامی زیست و در گمنامی مرد لیکن محرومی و ناکامیش روزگار را بر سر رحم و مدارا آورد تا مجموعه آثارش را از گزند حوادث ایمن دارد و بعهده ما برساند.

این دیوان باقی مانده فرصت داد تا با تصفح آن اطلاعی از احوالش بدست آورم و آنرا سرمایه کار خود درین گفتار سازم .

نسخه‌یی که ازین دیوان خواندم ، و گمان می‌کنم که از جمله نوادر آثار باشد ، عکسی است از یک نسخه که در تصرف مرحوم مغفور سعید نفیسی بود و گویا هم بهمت آن جوانمرد نیک اندیش فاضل برای کتابخانه مرکزی دانشگاه فراهم آمد . پس حق آنست که این گفتار را ، اگرچه ناقابل است ، بشادی روان آن دوست دیرین و استاد دانشمند پاکدل ، که براین فقیر حقوق فراوان دارد ، بدو پیشکش کنم و یکبار دیگر ، پس از بارها ، از درگاه یزدان بزرگ برای وی طلب آمرزش و مغفرت نمایم . تغمده الله برحمته و مغفرتی ، آمین .

مُصَارِعُ الشُّعْرَا سِرَاجُ الدِّينِ سِغْزِي مِتَخَلِّصٌ بِهٖ سِرَاجِي وَمَشْهُورٌ بِهٖ «سَيِّدُ سِرَاجِي»
از شاعران توانای پارسی گوی در قرن هفتم هجریست . از شرح احوال او در تذکره‌ها اطلاعات وافی بدست نمی‌آید و آنچه در تذکره‌هایی از قبیل خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشی و در صُحُفِ اِبْرَاهِيمِ وَمَجْمَعِ الْفَصَحَاءِ هِدَايَةِ آمَدَهٗ حَاوِي اَطْلَاعَاتِ مَبْهَمِ وَگَافِ غَلَطِ است و بر رویهم اطلاعات تقی‌الدین صرف نظر از بعضی اشتباهات درباره او مشروحتر و غالباً صحیح‌تر است و اگر آنها را با اطلاعاتی که از اشعارش برمی‌آید همراه کنیم دوران حیات او نسبتاً روشن می‌شود .

نام او در اشعارش سراج (مخفف سراج‌الدین) آمده^۱ و تخلص شعری او سراجی است^۲

:- ۱

زآنکه در عالم بجز مدح تو تصنیف سراج	نیست در عالم بجز مدح تو تصنیف سراج
تا جزا یابی ز جنت خلعت خیر الشبَاب	از بی عیدی اشارت کن بتشریف سراج
گوی برده ز نظم خاقانی	نظم بنده سراج در وصف

:- ۲

ببخش و امن ده او را ز احتراق حرق	منزها صمدا زلت سراجی را
نکند طبع تو تشریف سراجی مبهم	لیک هشدار که چون باده بابهام رسد

و این نام و تخلص بارها در اشعارش تکرار شده است . نسبتش بخاندان طهارت نیز از سخن او ظاهرست^۱ و او سید حسینی نسب بود .

در باره^۲ منشاء او تقی الدین نوشته است که : « اصل او از کُج و مکرانست و بعضی گویند از بلخست لیکن در مکران ساکن و متأهل بوده و جمعی او را نیشابوری می دانند و مولدش را قریه^۳ سگز آباد نیشابور می گویند و لهذا بسراجی سگزی مشهورست اما قول اول اصحست و سراجی بلخی غیر از سراجی مکرانیست و اقدمست چنانچه از اشعار ایشان بر اهل تبّع این معنی ظاهرست » . هدایت نیز^۴ در باره^۵ او بغلط و اشتباهست چنانکه سراجی خراسانی را غیر از و شمرده ولی ممدوح سراجی خراسانی را خسرو ملک یعنی ممدوح همین سراجی سگزی دانسته و ممدوح سراجی سگزی را بنام نصره الدین آورده که همان ابوالخطاب خسرو ملک مذکورست و آن قدر از اشعار که بسراجی خراسانی نسبت داده از اشعار مصنوعیست که در دیوان سراجی سگزی ملاحظه می کنیم و بنا بر این تنها تفاوت دو سراجی مذکور در مجمع الفصحا آنست که آنرا که سراجی خراسانی است با اسم « جمال الدین محمد بن علی » نام برده و از آن دیگری جز تحت عنوان « سراج الدین سگزی » ذکر نکرده است . در باره^۶ سراج الدین بلخی در صحف ابراهیم چنین می بینیم : « سراج الدین بلخی ظهورش بزمان سلجوقیان بود و بدرگاه خوارزمشاه اعتباری داشته از قدماء شعرا بوده اشعارش کمیاب اما افکار او در سفاین با اشعار سید سراجی سگزی مختلط یافته می شود » .

۱ - :

نوباوه وجود من از باغ حیدریست
زنسل مرتضی اصل طهارت

حق همشهری و دیگر حق آل یاسین
ای حسن خلق محمد نام حیدر انتساب

داند جهان که نسبت ذاتم پیمبر است
خداوندا سراجی آنکه دارد

بنده را در حق خویشی دوحق واجب دان
چون حسینی نسبتم اینک نظر بر من فکن

بدین ترتیب آن سراجی بلخی که هدایت می‌گوید شاید همین سراجی بلخی باشد و اطلاع ما درباره او همینست که در صحف ابراهیم آمده و بهر حال شاعری دیگر غیر از سراجی سگزی بوده و بدین ترتیب اینکه بعضی اصل سراجی سگزی را از بلخ دانسته‌اند بسبب اشتباه اوست با همین سراجی بلخی و اصل سید سراج‌الدین سگزی از بلخ نبوده‌است.

اما اینکه بعضی او را از اهل کُج^۱ و مکران دانسته‌اند و تقی‌الدین هم این قول را پذیرفته، بدین سبب است که سید سراج‌الدین سگزی سالهای متبادی از زندگانی خود را در مکران و میان طوایف کوچ گذرانید، و بمدح امرا و رجال آن سامان اختصاص داشته است ولی خلاف آنچه تقی‌الدین آورده او از اهل کوچ و مکران نبوده‌است و درین باره البته بعد ازین سخن خواهیم گفت.

پس می‌ماند انتساب او به سگز آباد نیشابور چنانکه تقی‌الدین آنرا از اقوال دیگران نقل کرده و در صحف ابراهیم هم همین سخن تکرار شده‌است و این قول تنها قوی است که درباره منشأ و مولد سید سراج‌الدین سگزی درست بنظر می‌آید زیرا او در اشعار خویش بارها و بصورت‌های گوناگون گفته که از اهل خراسان بوده‌است. سید سراج خراسانیان را همشهری خویش می‌نامیده و همواره در آرزوی خراسان بسر می‌برده‌است.^۲

۱ - کج از کوچ است که بصورت‌های دیگر از قبیل کفج و قفص هم دیده شده و نام طایفه‌ی درجوار طوایف بلوچ بود.

۲ - :

ای سراجی آنکه اندر راه توحید خدای
گوهر نظم تو برخاک خراسان طعنه زد
می‌نماید هر زمانی معجز و برهان تویی
شاید ار در کنج گنج کفج و در مکران تویی

*

با خرد دوش ازین وصف سخن می‌گفتم
گفت همشهری تو فخر خراسان به زب
کاین چنین کس که بود نیک براندیش و بین
صدر خورشید شرف چرخ مکان خواجه تکین . . .

←

اما مسکن و مأوای سید در مکران بوده چنانکه چندین بار در اشعار خود بسکونت در مکران و کُفُج (= کوچ) اشاره کرده است^۱ و علاوه بر این چند گاهی بقصد انتجاع در هندوستان خاصه در دهلی نیز بسر برده بود^۲.

پس سید سراج الدین سراجی سگری از اهل سگز آباد نیشابور و سیدی حسینی نسب بود و او غیر از سراجی باخی است که ذکرش در سطور پیشین گذشته و نیز غیر از سراج قمری است که شرح احوالش جداگانه ذکر شده و غیر از چند شاعر دیگر است که بنام سراج یا سراجی در تذکره‌های مفصل بنام آنان باز می‌خوریم.

مرحوم سعید نفیسی به دو «سید سراج الدین سراجی سگری» قائل شده که یکی

از صفحه پیش

*

ای تو الله الصمد کن سر سراجی را بنزع
گر بمکرانش بهیرانی چنان کن تا دمد
باشهادت همزه جان قل هو الله احد
سوی خاکش از خراسان قل هو الله احد...

۱ - در مدح ممدوح خود گفت :

مصطفی خلقی خداوند سراجی در صفت
فخر بر مکران نمود اندر هوای خدمت
جان فشانی بر مدیحت را چو حسان در رسید
گرچه اصل پاکش از خاک خراسان در رسید

*

خسروا بنده سراجی مدح گویان بنده وار
پیش تو از بارگاه شاه مکران می‌رسد

*

ای عجب مکران مگر بغداد ثانی شد ز فخر
نی غلط گفتم که مکران چون خراسان شد بقدر
شه در آنجا از مروت یحیی بن جعفرش
شه بمکران در چنان چون در خراسان سنجرش

: - ۲

چه گفت گفت که ای چون زبانه بد پیوند
چرا گزیدی راه دراز و رنج سفر
چه راند راند که ای چون ستاره دور نشین
چرا نباشی با من بیک قرار مکن
که کرد هجر بهنگام وصل یار گزین
خجسته شهر چو دهلی و دلربای چو سن

در قرن هفتم و دیگری در قرن هشتم می‌زیسته ، یکی را مدّاح شمس‌الدین التتمش (م ۶۳۳هـ) و دیگری را مدّاح ناصرالدین محمود تغلقی (م ۷۹۷) دانسته‌است . تصور آن مرحوم مغفور ظاهراً بر اثر اشتباه در تطبیق نام ممدوحان سراجی سگزی بر پادشاهان معروف و مذکور در متون تاریخ بوده‌است و در نتیجه همین لغزش است که آن استاد فقید عزیز نظام‌الملک محمد جنیدی را که خود و پسرش هر دو از ممدوحان سراج‌الدین سگزی بوده‌اند ، یکبار وزیر شمس‌الدین التتمش و بعد از یکصد و شصت و اندی سال وزیر محمود شاه تغلقی دانسته‌است^۱.

علت اساسی اینهمه خلطها و اشتباهها آنست که ممدوح اصلی و اساسی سراج‌الدین سگزی یعنی ابوالخطاب خسرو شاه بن حسن پادشاه مکران و فرزندانش معزالدین سنجر شاه و تاج‌الدین ابوالکارم و قطب‌الدین سلطان‌شاه و ناصرالدین محمد ، که این آخری دارای فتوحاتی بوده و دامنه متصرفات پدر را تا ناحیه سند کشانیده بود ، شناخته و او را بسبب عدم اطلاع از احوالش از دوره غزنویان تا عهد سلاطین نیمروز (آل خلف) در سیستان و سپس تا عهد محمد بن تغلق و امثال اینها کشانیده و در ادوار تاریخی بالا و پائین برده‌اند در حالی که مسلماً سراج‌الدین سگزی در قرن هفتم می‌زیسته و هم از آغاز آن قرن در کار خود شهرت و بدر بار امرای محلی جنوب شرقی ایران و ناحیه سند اختصاص داشته‌است و بی‌تردید دوران حیاتش از قرن هفتم تجاوز نکرده و بهیچ‌روی بسده هشتم هجری نکشیده‌است .

در قصیده‌ی که در ستایش سلطان نصره‌الدین ابوالخطاب خسرو مکران ساخته اشاره‌ی صریح دارد به شعبان سال ۶۰۹ هجری و او درین تاریخ در خدمت امیر مذکور در مکران بسر می‌برده‌است . می‌گوید :

ماه فروردین درآمد روز نوروز قدیم سال هجرت خیی و طی بر حکم احکام حکیم

۱ - درباره این هردو «سید سراج‌الدین سگزی» رجوع شود به «تاریخ نظم و نثر در

بیست و سه از ماه کانون در شمار رومیان بیست و هفت از ماه شعبان بر حساب مستقیم
 شد علامات زهستان سرنگون چون برگهاشت منهی دور فلک رایاتِ نوروز قدیم
 پس این قصیده در بیست و هفتم شعبان سال خی و طی (۶۰۹) سروده شده و روشنترین
 تاریخی است که می‌توانیم راجع بعهد شاعر بدست آوریم .

بعدازین تاریخ صریح بتاریخ روشن دیگری در قصاید سراجی سگزی بازی خوریم
 و آن سال ۶۲۸ هجری یعنی سالی است که سراجی بزیارت کعبه و مرقد مطهر رسول اکرم
 توفیق یافته و در جوار آن بارگاه معظم قصیده‌ی غرّاً با ردیف «مصطفی» ساخته و در آن
 چنین گفته است :

گفتم این غرّاً قصیده هر که بر خواند تمام شادمان گردد چو باشد دوستدار مصطفی
 سال بر تاریخ خا و کاف و حا با آن بهم شد تمام این خوش قصیده در مزار مصطفی
 بنده عاجز سراجی را خدا یا روز حشر جمع کن با چار یار نامدار مصطفی
 و معلوم می‌شود نوزده سال بعد از ساختن قصیده پیشین سراجی بادای فریضه دینی خود
 رفته بود و چنین بنظر می‌آید که قصیده نخستین مربوط بعهد جوانی او بوده باشد .

وسيله دیگری که برای تعیین حیات سراجی سگزی داریم قصایدی است که او
 در ستایش نظام الدین محمد الجنیدی و پسرش نظام الملک قوام الدین جنیدی پرداخته است
 سراجی سگزی در خدمت این دو وزیر، که نخستین را «بزرگ آل جنید» و «وزیر سلطان
 مشرق» می‌خواند؛ وظیفه و راتبه داشته و از عنایات آنان برخوردار بوده است . این
 دو بزرگ که نام آندو را برده‌ایم در دستگاه سلاطین مملوک هند بسمی برده و نظام الملک
 قوام الدین جنیدی وزیر شمس الدین التتمش (متوفی بسال ۶۳۳ هجری) و همانست که محمد
 عوفی در سال ۶۳۰ جوامع الحکایات را بنام او نوشته بود :

پیش از این دو وزیر سراجی سگزی دو وزیر دیگر از وزرای سلاطین مملوک
 هند را مدح کرده و از آندو یکی عین الملک فخر الدین ابو محمد شرف الملک وزیر ناصر الدین
 قباچه و دیگر عین الملک فخر الدین حسین بن ابی بکر بن محمد الاشعری وزیر دیگر و یا

کاتب آن پادشاه بود^۱. این ناصرالدین قباچه چنانکه می‌دانیم در سال ۶۲۵ هجری خود را در آب سند غرقه ساخت و در همان حال وزیر او فرزند ناصرالدین را به شمس‌الدین التمش تسلیم کرد و خود بخدمت آن پادشاه درآمد.

این قرآن برای ما کافیست که نخستین سالهای قرن هفتم را آغاز دوران شاعری و مداحی سراجی سگزی بدانیم ولی باید باین نکته توجه داشته باشیم که مدح و زراعت مذکور دلیل آن نیست که، چنانکه برخی پنداشته‌اند^۲، سراجی سگزی را مداح شمس‌الدین التمش بپنداریم زیرا در سراسر دیوان او اصلاً اشاره‌ای به شمس‌الدین التمش نیست و او در مدت اقامت کوتاهش در دهلی بمدح وزرا و کتّاب و رجال دستگاه ممالیک غوری هند اکتفا می‌کرد و یا شاید از اقامتگاه دائم خود مکران هم مدایحی برای آنان می‌فرستاد زیرا گاهی بدوری خود از خدمت آنان اشاراتی در آن مدایح دارد.

در باب بدایت حالش تقی‌الدین گوید «سید سراجی در خراسان تحصیل نموده و در آنجا نشو و نما یافته و در بعضی علوم ریاضی و قوفی تمام داشته». این سخن با آنچه از گفتار سراجی سگزی که درباره خود آورده است، همسازست و چنانکه از اشعار او هویداست وی در ادب فارسی و عربی و در مسائل دیگری از قبیل حکمت و نجوم و برخی دیگر از دانشها دست داشته است^۳ و قاعده^۴ هم باید این دانشها و آداب را در شهر و دیار

۱ - در آغاز چچ نامه نام این هردو بزرگ بتفصیل آمده است، رجوع کنید بان کتاب،

چاپ دهلی، سال ۱۹۳۹ میلادی.

۲ - مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۱۷۲

۳ - :

هم‌سجیم هم حکیم و هم مرمل هم ادیب	و آنگهی از خاندان مذکور اقران در جهان
خداوندا سراجی آنکه دارد	زنسل مرتضی اصل طهارت
ز فضل و دانش و علم و معانی	بمدح مهتران دارد بصارت
اگر خواهد سرای فضل و دانش	زتیر چرخ بستاند اجارت
بنده داعی سراجی سیدی از خاندان	بانصیب و افرست اندر هنر من کل باب
در مقام شاعری سردفترست و در نجوم	بر عطارده خنده سازد در مقامات حساب
چون حسینی نسبتم اینک نظر بروی فکن	ای حسن خلق محمد نام حیدر انتساب

خود که همواره از مراکز علم بوده است ، فراگرفته باشد .

بعد ازین روزگار یعنی در نخستین سالهای قرن هفتم بود که سراجی در جست وجوی ممدوحانی برای اعاشه و استفاده از هنر شاعری خود برآمد . تقی الدین درین باب گوید که سراجی « در زمان دولت ملک فخرالدین کورت از هرات بجاناب هند و سند افتاد » ولی این سخن درست نیست زیرا می دانیم که ملک فخرالدین کورت در سال ۷۰۶ درگذشت و سید سراج الدین سگزی درین اوان ، اگر حیات داشت ، پیری سالخورده و بسیار فرتوت بود . درست است که ما در تاریخ نامه هرات مرثیه بی نام سراجی نام شاعر در ذکر وفات ملک فخرالدین می یابیم^۱ ولی آن ابیات که معلوم نیست مستقیماً در مرثیه ملک فخرالدین سروده شده باشد ، ممکن است از سراجی دیگری و مثلاً از سراجی بلخی باشد نه ازین سید سراج الدین سراجی سگزی . تصور می رود مدح فخرالدین وزیر مسبوق- الذکر در دیوان سراجی باعث اشتباه تذکره نویسان شده و آنان را بتصور افکنده بود که نخستین ممدوح سید سراجی فخرالدین کورت بوده است .

اما اینکه تقی الدین گفته است که سراجی « از هرات بجاناب هند و سند افتاد » می تواند درست باشد مشروط بر آنکه تمام ناحیه بین مکران و بلوچستان تا ولایت سند را هم جزو این حدود بیاوریم زیرا همه قرآن موجود ما را بر آن می دارد که تصور کنیم که سید سراجی پیشتر از مدح وزراء ناحیه « هند و سند » بستایش امیر مکران پرداخته و یا در همان حال که در خدمت ابوالخطاب خسرو امیر مکران بسر می برده وزراء و رجال ناحیه « سند » را نیز ستوده باشد و این امر قاعده^۲ مربوط بدوره حکومت ناصرالدین قباچه (م ۶۲۵) و وزرای او یعنی عین الملک فخرالدین ابو محمد شرف الملک و عین الملک فخرالدین حسین بن ابی بکر الاشعری است ؛ و ظاهراً ستایش نظام الدین محمد جنیدی و پسرش نظام الملک قوام الدین جنیدی وزرای شمس الدین التتمش در مرحله بعد قرار می گیرد زیرا چنانکه می دانیم سرزمین سند بعد از شکست و مرگ ناصرالدین قباچه در سال ۶۲۵

هجری جزو متصرفات التتمش پادشاه دهلی درآمد .

سفر سراجی به ناحیه « هند و سند » دنباله و نتیجه همین مدایح و ارتباط ادبی شاعرست باوزرای مذکور و چنانکه از ابیات منقول در ذیل صحیفه ۴۷ برمی آید سراجی چندگاهی در دهلی مقیم بوده و در آن شهر تعلق بهم رسانیده بود . علاوه برین در جزو مدایح سراجی ستایشهایی از پادشاهی بنام سلطان ناصرالدین محمود می بینیم که قاعده باید « ناصرالدین محمود شاه » از جانشینان شمس الدین التتمش باشد که از ۶۴۴ تا ۶۶۴ در دهلی سلطنت می کرد ؛ و باز در مدح یکی از وزراء آن دیار اشاره می به شاه غیاث الدین و وظیفه می که برای او معلوم کرده بود نموده و گفته است که « قیماز » نام اتابک در پرداخت راتبه ده هزار (درهم یا دینار؟) او کوتاهی ورزید . آیا این پادشاه همان « غیاث الدین بلبن معروف بود که بعد از سلطنت محمود شاه مذکور از سال ۶۶۴ حکومت دهلی را در دست گرفت و دربار او از حیث اجتماع گروه بزرگی از رجال ایرانی مشهورست ؟

مدح وزراء و امرای سند و هند ابدأ با تعلق که سراجی سگزی بدستگاه امارت نصره الدین پهلوان ابوالخطاب خسرو بن حسن امیر مکران و ناحیه قفنج (کوچ) داشته و حتی با اقامت در خدمت آن امیر ، منافات ندارد ، علی الخصوص که در ضمن قصاید و مدایح سراجی چند جا بکسب اجازه او از پادشاه مکران برای بعضی اسفار برمی خوریم

رسال جامع علوم انسانی

۱ - :

از من خسته جگر گشتت پنهان در جهان
تا مگر کم گردد از من رنج و خذلان در جهان
بایدم لابد چنین مردی ثنا خوان در جهان
تا شود زان کار دشوار من آسان در جهان
تا بیفتد نام من زان شهره دیوان در جهان
کز تو آید این چنین لطف فراوان در جهان
شاد گردان و دل من تازه گردان در جهان

صاحباً شد مدتی تا بخت نابیدار من
شه غیاث الحق والدین لطفها فرمود و خواست
نام من در دفتر دیوان خود فرمود و گفت
واجبم فرمود از دیوان عالی ده هزار
لیک قیماز اتابک می کند عنفی در آن
صاحباً حال سراجی اندکی بازش نمای
یک عنایت کن و زان جان نبی را در بهشت

واستبعادی ندارد که این کسب اجازه برای سفر در دیار سند و هند بوده باشد، بویژه که قلمرو تاخت و تازهای نصره‌الدین پهلوان ابوالخطاب خسرو و پسرانش گاه تاناحیه^۱ سند نیز می‌کشیده و بین اراضی این ممدوح و نواحی متصرفی دولت ممالیک در سند و سپس در سند و هند همسایگی و ارتباطی وجود داشته است. بهر حال مسلم آنست که سراجی سگزی رسماً بدربار ابوالخطاب خسرو اختصاص داشت چنانکه بوظیفه‌ی که از خزانه او دریافت می‌داشت خرسند و بصلات او خوشدل و از انعام وی شاکر بود. قصاید او غالباً در مدح و یا خطاب بهمین پادشاهست و یا خطاب بفرزندانش مانند معزالدین سنجرشاه و تاج‌الدین ابوالمکارم و قطب‌الدین سلطان‌شاه و مخصوصاً ناصرالدین محمد بن ابوالخطاب که از میان فرزندان پادشاه مکران از همه شجاع‌تر بود و متصرفات پدر را بجانب سرزمین هند توسعه داد^۱. سراجی اگرچه در مدح این شاهزادگان و شرح فضایل و مخصوصاً دلاوریهای آنان قصائد بسیار دارد ولی اختصاص او در واقع به پدرشان نصره‌الدین پهلوان است که شاعر مغمور احسان و الطاف او بوده و در اشعار خویش تعلق خود را بوی اثبات کرده است^۲.

۱ - در مدح ناصرالدین محمد مذکور گوید:

خسروا هندوستان با سوکب سیمون تو از خوشی و لطف در فردوس رضوان می‌رسد
ملک هندستان مسلم شد ترا و بعد ازین
نی غلط کردم که تو شاه سلیمان همتی
مژده ملک عراقین و خراسان می‌رسد
مر ترا زیر نگین سلک سلیمان می‌رسد

۲ - در مدح نصره‌الدین ابوالخطاب خسرو شاه گفته است:

ای سراجی شادمان بنشین که این غم بگذرد
خسروا هندوستان با سوکب سیمون تو از خوشی و لطف در فردوس رضوان می‌رسد
ملک هندستان مسلم شد ترا و بعد ازین
نی غلط کردم که تو شاه سلیمان همتی
مژده ملک عراقین و خراسان می‌رسد
مر ترا زیر نگین سلک سلیمان می‌رسد

*

خسروا بنده سراجی زدل دریاوار
در ثنای تو بالفاظ در افشان برخاست

برای ما مسلم نیست که سراجی از خراسان نخست به مکران و کوچ (کُفج، قُفج) و سپس از آنجا به هندوستان افتاد یا بالعکس، ولی قرآن موجود در دیوان او بیشتر دالتست بر ترتیبی که تا کنون حفظ کرده ایم؛ و او علاوه بر خاندان سلطنتی مذکور و وزراء آنان مانند ضیاءالدین محمود بن ابی بکر وزیر، و همچنین کُتّاب و اتابکان و سرداران شان را نیز ثنا گفته و در دیار کُفج و مکران سکونت و ماوی و خاندان داشته است.

تقی الدین کاشی که برای هر شاعری داستانی از عشق تراشیده و او را دنبال آن عشق اینسوی و آنسوی کشانیده است، درباره سید سراجی هم غافل ننشسته و او را دنبال عشق «جوهری پسری» از هرات به هندوستان برد و این واقعه را مقارن با عهد سلطنت سلطان محمد تغلقشاه (۷۲۵ - ۷۵۲ هجری) دانست و نوشت که سید بزودی مورد الطاف پادشاهانه قرار گرفت تا آنکه منصب وزارت شهر دهلی بوی مرجوع شد و مدت بیست سال کمابضی بآن شغل خطیر مشغولی نمود و از و رسوم نیکو بازماند و از آنجمله دستورنامه جهت فرزند خود و پسر سلطان محمد سلطان تاج الدین ترتیب داده که فواید بسیار در آن مندرجست» و سپس رساله را در کتاب خود نقل کرده و بعد شرح مفصلی درباره کیفیت سوء قصدی که بسید شده و در سال ۷۴۲ بمرگ او منجر گردیده دنبال آن آورده است.^۱ این مطالب اگر درست باشد مسلماً مربوط به سید سراج الدین سراجی سگزی

پرتال جامع علوم انسانی

←

زینت دفتر و آرایش دیوان برخاست
مدح احمد همه از خاطر حسان برخاست
وین نه طرفه است که هر گنج زویران برخاست
بامن از طبع تو صد شفقت و احسان برخاست
نام خاقانی و آوازه خاقان برخاست

لاجرم در سخن از مدح و ثنای تو ورا
خاطر اوست سزاوار مدیح تو از آنک
طبع ویران رهی گنج علومست بشعر
من ترا مدح و ثنا گویم کز جود و کرم
پیش شعر من و احسان تو شاهایجهان

که مورد بحث ما درین گفتارست نمی تواند بود مگر آنکه بیک سراجی دیگر بهمین نام و نشان معتقد شویم ، چنانکه مرحوم سعید نفیسی رحمه الله علیه شده است^۱ و این هم واقعاً بعید بنظر می آید و بنابراین باید بپذیریم که درین مورد شرح حال سید سراجی سگری با یک سراجی دیگر که در تذکره ها یاد شده اند در آمیخته است تا آن سراجی دیگر که و اشعار او چه باشد .

اما پایان روزگار سید سراج الدین سراجی سگری که تحقیق در احوال او مورد بحث است معلوم نیست . ظاهراً او در همان مکران که می زیسته است بدرود حیات گفت و از این روی دیوانش در ایران شهرتی نداشت و تقی الدین هم بزحمتی اشعار او را که اتفاقاً در هیچیک از آنها اسمی از محمد بن تغلق و فرزندش نیست فراهم آورده و بی دقت در آنها او را معاصر آن پادشاه میانه قرن هشتم دانسته است .

سراجی سگری شاعری قصیده سرا و مداح بود . قسمتی از قصاید وی همراه با التزامات دشوار بصورت مبالغه آمیز است . مثلاً او در قصاید خود گاه چشم و روی را در هر بیت دو بار - موی و مور را در هر بیت - سر و پای را در هر بیت - زر و مروارید را در هر بیت - ارکان اربعه یعنی آب و باد و آتش و خاک را در هر بیت التزام کرده ، و ردیفهای بسیار سخت اسمی و فعلی و جمله‌ی را متعهد شده و از عهده همه آنها برآمده است و بهمین سبب است که او را مُصارع الشعرا گفته اند . هیچیک از این التزامات و استفاده های فراوان او از اطلاعات علمی خویش باعث دشواری سخن سراجی نشده است . باقی قصاید او خالی از قیود و روان و خوش عبارتست و سخن او بتمام معنی شیوه شاعران خراسان دارد و او خود بدین امر چندین بار اشاره کرده و « طرز الفاظ » خود را خراسانی و خود را برتر از خاقانی دانسته و گفته است که « ترهات هر کسی در نظم نغز » او نمی رسد زیرا شعرهای دیگران « نانی » و اشعار او « جانی » است یعنی از جان برمی آید نه در طلب نان . وی شاعرانی را که نیم شب معنی اشعار خود را از دیوان عمرو و زید گرد کرده و بیاری

آنها ابیاتی فراهم می‌نموده‌اند نکوهش می‌کند و خود را گوینده بی‌مبتکر می‌داند. سراجی مطلعها و یار دینفهایی که امرا و شاهزادگان برای طبع آزمایی باو می‌دادند نیک پدایان می‌برده و چند اثر او مولود همین اقتراحات است. گاه هم برای اثبات نیروی طبع خود قوافی دشوار انتخاب می‌کرد و بالتزامات سخت و ردیفهای سنگین تن در می‌داد برای آن که شاعران جهان ز آن شوند عاجز و عتی. « با توجه باین مراتب است که او خود را در نظم و نثر «بی‌نظیر» و «بی‌همال» و آندو را از طفلی باز «پیوند شهد و شیر» خود می‌دانست یعنی از دوران کودکی بدین دوهنر سرگرم بود! »

۱- آنچه درباره شیوه سخن سراجی گفته‌ایم مأخوذست ازین ابیات او:

بندۀ داعی سراجی آنکه اندر مدح تو	طرز الفاظش چو الفاظ خراسانی بود
حاسدش چون ساغر اندر خط شد دست از بهر آنک	در سخن طبعش روان چون ریحانی بود
خسروا چون تو ز شه خاقان شروان بهتری	بنده شاید گر بمدحت به ز خاقانی بود
ترهات هر کسی در نظم نغمز کی رسد	کان ایشان جمله نانی و زمن جانی بود

*

ز آن شاعران نیم که زد یوان عمرو و زید	گرد آورند معنی اشعار نیمشب...
این مطلع او نهاد و براو بست یک ردیف	از بهر طبع لؤلؤ شهوار نیمشب
و آنکه به بنده گفت که خاطر بیازمای	در مدح شهریار بافکار نیمشب
پس من بیای بگر معانی مجیر وار	با شبروان شدم بدر بار نیمشب
ای من علام او بدل و جان که گفت آن	«سر مست و بیقرار و دل آزار نیمشب»

این قصیده را ناصرالدین محمد بن نصره‌الدین ابو الخطاب خسرو پادشاه مکران باو دستور داد و خود یک مصرع «سر مست و بیقرار و دل آزار نیمشب» را سرود و بشاعر فرمان داد که آنرا تکمیل کند. سراجی قصیده را بدینگونه آغاز کرد:

سر مست و بیقرار و دل آزار نیمشب	آمد بعریده بر من یار نیمشب
باز سراج‌الدین نامی مطلع ذیل را بشاعر داد تا او آنرا تمام کند و او چنین کرد و گفت:	
ای حسن ترا ز لطف آبی	وی زلف ترا ز مشکک تابی...

←

از دیوان سراج‌الدین سگزی نسخه‌ی عکسی بشمارهٔ (ع ۶۳۴۳) در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه مطالعه شد. این نسخهٔ عکسی از روی نسخه‌ی که متعلق با استاد فقید مرحوم سعید نفیسی بوده است فراهم آمد و اینک نمی‌دانم که آن نسخه کجاست. نسخهٔ مذکور متضمن بیشتر از چهار هزار و پانصد بیت قصیده است و تقی‌الدین کاشانی هم قسمتی از قصائد او را در حدود ۵۵۰ بیت در تذکرهٔ خود نقل کرده است.

تهران، پاییز ۱۳۵۰ شمسی

←

... ای شاه سراج‌دین که او هست
سر مطلع این قصیده او گفت
من بنده تمام کردم او را
از نعمت فضل با نصابی
آنگاه چو لؤلؤ خوشابی
بی حدت فکر و اضطرابی

*

کرم پناها بنده سراجی آنکه زاصل
بدین قوافی مشکل چنان ثنای تو گفت
بمصطفی برسد همچو مصطفی بقصی
که شاعران جهان زآن شوند عاجز و عی

*

در نظم و نثر شاها امروز بی نظیرم
جایی که نظم باید جایی که نثر شاید
نثرم چو باد جنت نظم چو آب دریا
مقصود نظم و نثر مدح شهست ورنه
تائثر مدح خسرو نظم آورم بطفلی
با نثر جان فزایم با نظم دلپذیرم
در نظم بی همالم در نثر بی نظیرم
پس من حیات باقی زین نظم و نثر گیرم
با نثر در لجاجم با نظم در نفیرم
پیوند نظم و نثرم بودست شهد و شیرم

*

من ثنای تو بالفاظ خراسان گویم
که مرا آب و گل از خاک خراسان برخاست

*

یکبار دیگر هم با امتحان سراج‌الدین مذکور که حاجب خاص پادشاه مکران بود، قصیده‌ی با استقبال از سید حسن غزنوی ساخت و در آن گفت:

در امتحان حاجب خاص سراج‌دین
گفتم جواب سید اشرف حسن که گفت
کو پیش خدمت تو بهنجا می‌رود
«چشم چو بر رخ گل و گلنار می‌رود»



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی